

در باب ادب و نقد صوفیه*

دکتر عبدالحسین زرین کوب

تصوف که از مشرب ذوق و الهام و منبع کشف و اشراق سرچشمه می‌گیرد البته با شعر و شاعری که نیز از همین لطیفهٔ نهانی برمی‌خیزد مناسبت تمام دارد. مع‌ذلک متصوفه در اوایل احوال چندان رغبت به شعر و شاعری نشان نداده‌اند. درست است که اشعاری به بعضی از قدماء صوفیه مثل ذوالنون مصری و یحیی بن معاذ رازی و امثال آنها نسبت داده‌اند اما این گونه اشعار نه از طرق دیگر غیر از نقل صوفیه رسیده است و نه معانی خاص متصوفه در آنها آنقدر هست که از رواج شعر در بین قدماء صوفیه حکایت کند. خاصه که کسانی مثل یوسف بن حسین رازی که از سماع شعر بیشتر از سماع قرآن متأثر می‌شده‌اند به الحاد و زندقه منسوب و متهم بوده‌اند.^(۱)

از اشعار منسوب به صوفیه آنچه جنبهٔ مناجات یا موعظه دارد درواقع چندان صوفیانه نیست و نمونهٔ اشعار قدیم صوفیه را باید در شعر منسوب به حلاج جست که او هم به زندقه و الحاد منسوب است و حقیقت حالش نیز درست روشن نیست. در صورتی که صوفیهٔ معتدل، در آغاز این کار، چندان به

* یغما، خرداد ۱۳۲۰، شماره ۱۵۵، صص ۱۲۵-۱۳۱.

شعر اظهار علاقه نمی کرده‌اند. حتی از زهد و تقشّف «خواندن قرآن به الحان و شنیدن قصاید و اشعار را چنانکه حروف از حدّ آن تجاوز کرده است کراهیت داشته‌اند»^(۲) و از جاهایی که قرآن را به آواز می‌خوانده‌اند یا کسانی که قصاید و اشعار انشاد می‌کرده‌اند احتراز می‌نموده‌اند و این همه از غایت زهد و تنسک بوده است که تجاوز از حدود ظواهر شریعت را روا نمی‌دیده‌اند.^(۳)

درواقع تصوف در آغاز حال یک‌نوع زهد و تقشّف بود و بعدها نیز آراء فرق و نحل اسلامی و متکلمین و غلاة و اصحاب تأویل به مراتب بیش از تعالیم فلاسفۀ اسکندریه و ثنویه ایران و برهمنیۀ هند در تحول آراء آنها مؤثر افتاد. به هر حال آنچه در آن جای تردید نیست این است که تصوف مسلمین دنبالۀ زهد و ریاضت عبّاد و نساک قرن اول و دوم هجری بود و بیشتر بر رعایت موازین و سنن شرعی اتکا داشت.

همان شعار تصوف خود جهت زهد و ریاضت بود. پشمینه‌پوشی شیوۀ انبیا و شعار اولیاء به‌شمار می‌آمد^(۴). از روایات برمی‌آید که عیسی مسیح و یحیی پشمینه‌پوشی گزیده بودند. ائمه و زهّاد و اهل خیر از مسلمین نیز اکثر در لباس صوف بودند و آن را نشانه ترک و تجرّد تعلقی می‌کردند. حضرت جعفر صادق(ع) در زیر جامۀ خز که «برای خلق می‌پوشید» پلاس پشمین بر تن می‌کرد «برای حق جل ثناء»^(۵) و عبدالله بن معاویه از اولاد جعفر بن ابی طالب وقتی بر یزید بن ولید اموی خروج می‌کرد صوف پوشید تا خود را به سیمای اهل خیر درآورد^(۶). و در صومعه‌ها و دیرهای راهبان نصاری نیز لباس صوف علامت ترک و انقطاع به‌شمار می‌آمد و به همین جهت بود که پشمینه‌پوشی یک قسم نصرانیت تلقی می‌شد.^(۷) درحقیقت صوفیه توبه و ریاضت را اساس معرفت و طریقت

می‌شمردند و تجاوز از حدود شریعت را روا نمی‌داشتند. قدماء آنها مخصوصاً در زهد و ریاست قدم راسخ داشتند. داستان ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری عالی‌ترین مراحل زهد و تجرید را بیان می‌کند. بشر حافی چنانکه مشهور است از زهد و ورع «هرگز کفش و پای‌افزار به پای نکرد» تا بساط حق را به پای نیالوده باشد.^(۸)

شفیق بلخی صاحب رای و حدیث بود و چون به طریقت گرایید توبه کرد و دست از همه‌چیز برداشت تا در غزای کفار شهید شد^(۹). از زهد و ریاضت اکثر قدماء صوفیه داستانهای شگفت نقل کرده‌اند که از آنها لامحاله این برمی‌آید که در رعایت حدود ظاهر اصرار داشته‌اند، چنانکه ابوعمرو زجاجی سی سال مجاور کعبه بود و در همه این مدت قضاء حاجت را از حدود حرم که کمینه یک فرسخ بود خارج می‌شد. ابراهیم ادهم در حالت بیماری در یک شب بیش از هفتاد بار تجدید وضو کرد و هر دفعه دو رکعت نماز گزارد. بعلاوه مشایخ مزبور اکثر با آداب مذهب و علوم شریعت آشنایی داشته‌اند و رعایت ظاهر را توصیه می‌کرده‌اند. یحیی بن معاذ رازی بر آیین شریعت وعظ می‌کرد و حارث محاسبی با طریقه متکلمان آشنایی تمام داشت.

قدماء صوفیه در زهد و تجرید و مسائل مذهب و کلام کتبی تألیف کرده‌اند که در الفهرست نام بسیاری از آنها ذکر شده است.^(۱۰) و امام غزالی به تصریح خود از مطالعه آنها راه به تحقیق و عرفان یافته است.^(۱۱) بشر حافی کتاب‌الزهد داشته و حارث محاسبی کتاب الرعایه را نوشته است، با کتب دیگر. از یحیی بن معاذ کتاب‌المیریدین را نام برده‌اند. به سهل تستری کتبی چون دقائق المحبین یا مواعظ‌العارفین و جوابات اهل‌الیقین، نسبت کرده‌اند. در همه این

کتب مواجید صوفیه با معارف دینی منطبق و موافق بوده است. در ادوار بعد نیز غالباً مشایخ صوفیه با علم و دین پیوند استوار داشته‌اند و سلوک بر مناهج سنت و متابعت از قواعد شریعت را مایه کمال می‌شمرده‌اند.

هرچند این شیوه نزد همه فرق این قوم مطرح نبود. خاصه در عراق که هم از آغاز رواج تصوف با اهواء و آراء ملل و نحل شتی اصطکاک یافت و تعالیم و عقاید متکلمین و فلاسفه و اصحاب تأویل رفته رفته در اذهان ساده قوم که نساک و زهاد بودند تأثیر کرد و بعضی افکار از نسخ آراء مبتدعه و غلاۀ و زنادقه را در بین آنها رایج کرد و اندک اندک شطحیات غریبه در اقوال آنها پدید آمد. بعضی از آنها مثل حلاج دعاوی بزرگ و نامفهوم کردند. برخی مثل شبلی در جواز سماع سخن راندند^(۱۲) و بعضی مثل جنید و محمد بن فضل از حج ظاهر انتقاد نمودند^(۱۳). نسبت به علم و فقه و حدیث نیز رفته رفته سخنان تازه در میان آمد و کسانی از «حدثنی قلبی عن ربی»^(۱۴) و «امسی کردیا و اصبحت عربیا»^(۱۵) سخن راندند و این تحولات که اندک اندک در افکار متصوفه روی نمود تصوف را که در آغاز حال از زهد و انقطاع و حدیث و قرآن و سنت آغاز شده بود به ذوق و کشف و الهام و اشراق نزدیک کرد و با شعر و خیال که در مبادی احوال با آن چندان مناسبت نداشت الفت و پیوند تمام داد.

این تحول و تغییر تا اواخر قرن پنجم در خراسان چندان نفوذ نکرده بود و بیشتر در عراق و بلاد مجاور بود. در بغداد مقارن این اوقات از در و دیوار نغمه شعر و ادب بلند بود و همه طبقات از فلاسفه و اخوان صفا تا اصحاب حدیث و تفسیر با شعر و ادب سر و کار داشتند و در مجالس و امالی فقها و محدثین توجه به شعر محسوس بود ناچار صوفیه نیز در بیان افکار و آراء خویش به شعر توسل

کردند چنانکه در اشعار منسوب به سهل بن عبدالله تستری و جنید و شبلی و ابوالحسن نوری پاره‌ای از مبادی صوفیه مجال بیان یافت و حلاج شعر را برای بیان دعاوی و شطحیات خود به کار برد و اگرچند در صحت انتساب اشعار به بعضی از این طبقه متصوفه، جای تردید هست لیکن محیط عراق در این دوره جهت ظهور و رواج شعر صوفیانه نامناسب نبوده است.

اما در خراسان این گونه انحرافات و افراطها بزودی راه نیافت. قدرت فقهاء و استیلاء طاهریان، خاصه که سلاطین غزنوی و سلجوقی نیز خود از آن جماعت پیروی می‌کردند، آنها را در حدود ظواهر شرع کره‌ها و طوعاً نکه می‌داشت. از این رو مقالات افراطی و شطحیات صوفیه را در آنجا بازار نبود. ابوالحسن خرقانی طریقه زهد و انزوا می‌ورزید و امام ابوالقاسم قشیری از ائمه حدیث به‌شمار می‌آمد. بایزید بسطامی نیز به زهد و ریاضت قائل بود و نسبت شطحیاتی از قبیل عبارت سبحانی ما اعظم شانی را به او محل تردید می‌دانند^(۱۶). آنچه در باب ابوسعید هم در «حالات و سخنان» و «اسرارالتوحید» از افراط و انحراف آمده است، اگر بتوان قطعیت و صحت آن را مسلم دانست، امری استثنایی است و از خود آن دو کتاب نیز برمی‌آید که با این تندروی‌ها و افراط‌کاری‌های او نه صوفیه خراسان موافقت داشته‌اند و نه اهل ظاهر، چنانکه قاضی صاعد و ابوبکر محشاد در صدد برآمدند بر خون او محضر نویسند و ابوالقاسم قشیری صوفی و امام خراسان در بسیاری از سخنان او به چشم انکار می‌دید و قاضی سیفی در سرخس جهت کشتن او کوشش کرد که از پیش نرفت و خود به داس روستایی کشته آمد.^(۱۷)

به هر حال صوفیه خراسان، لامحاله در آغاز امر و قبل از نفاق کار ملامتیه و قلندریه، تمسک به شریعت را اصل تصوف قرار داده بودند، سماع را به نظر

مساعد نمی‌دیدند و رقص و پای‌بازی را بی‌اصل می‌شمردند و «نظاره کردن اندر احداث و صحبت با ایشان را» محظور می‌دانستند.^(۱۸) در صورتی که صوفیه بغداد و عراق تا بدین درجه در قید ظواهر نبودند. احمد غزالی در «احداث» جمال حق را مطالعه می‌کرد و عین‌القضاة دعوی‌هایی از جنس دعاوی حلاج داشت. لزوم ترک درس و بحث نیز در اقوال آنان رفته رفته به جایی کشید که به قول غزالی در کیمیای سعادت جماعتی «از اباحتیان و طوفان بی‌حاصل» آن را بهانه‌ای برای ترک آداب و احکام کردند و اندک اندک با ظهور ملامتیه و قلندریه و بعضی از مشایخ افراطی، تصوف هم از علم جدا شد و هم از شرع و به همین جهت هم اهل زهد و شریعت از صوفیه نفرت کردند و هم اهل علم و معرفت بدانها به دیده‌انکار نگریستند. و این نیز هرچند کلی و عمومی نبود و بعضی از متصوفه باز پای‌بند حدود شریعت و علم ظاهر ماندند لیکن تحولی را در تصوف سبب گشت که از آن پیش در خراسان، لامحاله محسوس و مشهور، به نظر نمی‌آمد.

باری تا اوایل قرن پنجم، در خراسان که مولد و موطن زبان دری بود، تصوف اکثر بر مطابقت و متابعت شریعت اتکاء داشت و همین امر سبب بود که صوفیه در کراهیت نسبت به شعر از اهل حدیث پیروی کنند. درواقع هرچند در اسلام ظاهراً منع صریحی از شعر و شاعری در میان نبود لیکن کسانی که به ظواهر آیات و احادیث متمسک بودند و بر آن موجب معامله می‌کردند، شعر را مذموم می‌شمردند و از آن اجتناب می‌ورزیدند و به همین جهت صوفیه خراسان، به جهت تمسک به شریعت با متابعت از اوضاع زمانه، مدتها گرد شعر و شاعری نمی‌گشتند، الا به نادر، و کسانی مانند ابونصر سراج برای اثبات جواز و حلیت آن خود را ناچار به استناد و استشهاد از اقوال و اخبار رسول می‌دیده‌اند^(۱۹). از شرح

مشبعی که هجویری در باب موارد و اسباب جواز و حرمت شعر نوشته است پیداست که در دوره او هنوز بعضی از مشایخ و صوفیه در جواز سماع شعر تأمل داشته‌اند و حتی گروهی در این باب، شنیدن جمله اشعار را حرام می‌دانسته‌اند و گروهی مانند خود هجویری، همین‌قدر می‌گفته‌اند که «هرچه شنیدن آن حرام است چون غیبت و بهتان و فواحش و ذم کسی و کلمه کفر به نظم و نثر همه حرام باشد و هرچه شنیدن آن به نثر حلال است چون حکمت و مواعظ و استدلال اندر آیات خداوند و نظر اندر شواهد حق به نظم هم حلال باشد»^(۲۰) و به هر تقدیر اکثر متصوفه این عصر شعری را که متضمن وعظ و تحقیق با شرع و حکمت نباشد چون غزل و مدح و غیره مذموم می‌شمرده‌اند. و اقدام ابوسعید در نظم یا نقل ابیات و رباعی‌ها در ضمن مجالس خویش، نزد علماء و حتی متصوفه آن عصر با انکار و تعجب تلقی می‌شد و بیت گفتن او را بر منبر علما و فقها و ائمه خراسان به مثابه گناه بزرگی جلوه می‌دادند و از این جهت پیر مهنه مکرر ناچار می‌شد ابیات و اشعاری را که بر منبر خوانده است تأویل کند. و درحقیقت تأویل از ظاهر معانی و مهارتی که بوسعید و اصحاب او در این کار داشته‌اند سبب شد که صوفیه رفته رفته بتواند لطیف‌ترین اشعار عاشقانه را در مجالس خویش بخوانند و با آن وجد و حال کنند؛ و امام محمد غزالی نیز به این‌گونه تأویلات بود که سماع را در بعضی موارد و با بعضی شروط تجویز کرد. می‌نویسد: «سماع مباح است مگر آنکه جهتی از حرمت در او باشد مانند سرود فحش و هجا یا طعن دین چون شعر روافض که در صحابه گویند اما صوفیان و کسانی که به دوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند این ابیات زیان ندارد.

یادداشتها:

۱. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۶۵ و تلبیس ابلیس، ص ۶۴.
۲. کشف المحجوب، ص ۵۳۸
۳. اللمع چاپ لیدن.
۴. اللمع، ص ۲۱
۵. شرح تعرف، ج ۱، ص ۵۲
۶. مقاتل الطالبین، ص ۶۶
۷. عقد الفرید، ج ۳، ص ۳۴۴
۸. اسرار التوحید، ص ۱۴-۱۵
۹. کامل ابن اثیر حوادث سال ۱۹۴
۱۰. عوارف المعارف، باب ۳۵
۱۱. رک: الفهرست چاپ مصر
۱۲. المنفذ من الضلال چاپ مصر، ص ۲۶
۱۳. کشف المحجوب، ص ۵۳۸
۱۴. ایضاً ص ۴۲۳ و ۴۲۵
۱۵. اسرار التوحید
۱۶. رک: شدالازار، حواشی مرحوم قزوینی
۱۷. احیاء العلوم، ج ۱، ص ۳۳
۱۸. اسرار التوحید، ص ۵۴-۱۴۲
۱۹. کشف المحجوب، ص ۵۴۱-۵۴۲
۲۰. رک: اللمع ص ۲۷۶
۲۱. کشف المحجوب، ص ۵۱۹-۵۲۰